





۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

در یوزان حافظ

۲۴۱۵

شماره قفسه ۳۵۸۴

۵۰۷۰۸

شماره ثبت کتاب



۲۴۱۵

بازدید شد

۱۳۸۱

بازرسی شد

۳۷ - ۴

[illegible][illegible]

<p>در نیم دور یکدو فتح و کشتن دارد لیل شب بیدار نشد هیچ کس از غم و از آستانه بوس حق و کشت این آن زن من میبردیم از دست در خانه کشتن که چون از دور ما</p>	<p>بغنی مرغ دارد و حاصل و درم بر آنکه سبک نمیرد و نام دارد ای خواهر من بر خرم و نام دارد کین دل من در کف عشق زدم دارد او هم شربت روحه دارد از این نام دارد</p>
<p>دور تر سینه که و این شیخ نام دارد</p>	<p>دور تر سینه که و این شیخ نام دارد</p>
<p>دور تر سینه که و این شیخ نام دارد</p>	<p>دور تر سینه که و این شیخ نام دارد</p>

[illegible]

چون خلا شد ای ریح بر

خوار و خواب از حلقه طمع سر را براند

و از غرض سوره می گذارم و خوب

<p> سلطان محمد بن کریم در این روز از غنای دولت و کرامت و کرمی هر که در این روز از غنای دولت و کرمی </p>	<p> که در این روز از غنای دولت و کرمی که در این روز از غنای دولت و کرمی که در این روز از غنای دولت و کرمی </p>
---	--

بسم رب العالمین

دل شسته را بشکوفه زلف رودی
 که در آن صغیر سوادین که در دل
 که در آن صغیر سوادین که در دل
 روح چه به بهانه آن دل بچشم
 نظری کن بر آنش سوادین که در دل

و در این وقت که از چرخ برآید

پیشود اگر زینا پستی و وصل دارد

اینک خواب ز دل خوش را
 چنان در جان من خوش را
 جانی بدو است که در شب
 چون تو در خواب غریب از دور
 در نیستی مرا از سرستی
 چنان که گفتی شد با تو آب
 شنیدم نه در دلم نه در
 که برخت ندیدم سرش را
 راغب من خود می شناسد را
 بگویم به خود نه در
 چو بگویم به به به هم می را
 خوارک خود نه در اندام من را

چون بخت خدایا برسد
سپید بخت که بخت و کی را

صبر بخت که جان خوار دارد	که بخت بخت و پیمان تو را دارد
چو بخت بختی و باده چای	با دار بختی و باده چای
که بخت بخت که عمرش دراز دارد	تقصیر بختی و بختی که بخت را دارد
خود بخت بخت که بخت و بختی که	که بخت بختی و بختی که بخت را دارد
بخت بخت بخت که بخت و بختی که	تقصیر بختی و بختی که بخت را دارد
بخت بخت بخت که بخت و بختی که	بخت بخت بختی و بختی که بخت را دارد
بخت بخت بخت که بخت و بختی که	بخت بخت بختی و بختی که بخت را دارد
بخت بخت بخت که بخت و بختی که	بخت بخت بختی و بختی که بخت را دارد

را بخت بخت که بخت و بختی که
بخت بخت بختی و بختی که بخت را

ای بخت بخت که بخت و بختی که	بخت بخت بختی و بختی که بخت را
بخت بخت بخت که بخت و بختی که	بخت بخت بختی و بختی که بخت را

دل بخت بخت که بخت و بختی که
بخت بخت بختی و بختی که بخت را

بخت بخت بخت که بخت و بختی که
بخت بخت بختی و بختی که بخت را

بخت بخت بختی و بختی که بخت را
بخت بخت بختی و بختی که بخت را

بخت بخت بختی و بختی که بخت را	بخت بخت بختی و بختی که بخت را
بخت بخت بختی و بختی که بخت را	بخت بخت بختی و بختی که بخت را

آتش کینه دمی آتش کینه	بماند ز یاد کینه دمی آتش کینه
دست ۵۰ و مهر زنده کین	مهر و مهر زنده کین
لایق بلم زار نشسته کین	نگار زار نشسته کین
خامنه آن سوز کین	خامنه آن سوز کین
مهر کین که زنده کین	مهر کین که زنده کین
چون دل و جگر زنده کین	چون دل و جگر زنده کین
هر که زنده کین	هر که زنده کین
از روی باور کین	از روی باور کین

و خدا دخت و مهر کین

زک زک کین دخت و مهر کین

خدا کینه دمی آتش کینه	بماند ز یاد کینه دمی آتش کینه
دست ۵۰ و مهر زنده کین	مهر و مهر زنده کین
لایق بلم زار نشسته کین	نگار زار نشسته کین
خامنه آن سوز کین	خامنه آن سوز کین
مهر کین که زنده کین	مهر کین که زنده کین
چون دل و جگر زنده کین	چون دل و جگر زنده کین
هر که زنده کین	هر که زنده کین
از روی باور کین	از روی باور کین

نور سبب نمی زن مستقیم

کینه کین زار نشسته کین

بماند ز یاد کینه دمی آتش کینه

بماند ز یاد کینه دمی آتش کینه	بماند ز یاد کینه دمی آتش کینه
دست ۵۰ و مهر زنده کین	مهر و مهر زنده کین
لایق بلم زار نشسته کین	نگار زار نشسته کین
خامنه آن سوز کین	خامنه آن سوز کین
مهر کین که زنده کین	مهر کین که زنده کین
چون دل و جگر زنده کین	چون دل و جگر زنده کین
هر که زنده کین	هر که زنده کین
از روی باور کین	از روی باور کین

در چنین موقعی باشد	که بیدار میگردد شب تاب
و در غلظت غم خود گشت بگریه	
و در گشت زهره شب تاب	
صبح دولت میدید که جام و چون این	و چنینی این که باشد بدین هم شب تاب
از پانچ طبع و از نو حسن و دل تاب	خوش از بزرگ پدرین هم شب تاب
خانه پادشاهی و قیام و عجب بزرگ	و غم شب تاب و در روز و عجب شب تاب
شاه و پادشاه و گشت این و گشت این	غیر و در چشمی پرستان و در تاب
همچو حسن و این و در خطه این	و در می غم و در این و در تاب
از این نصف می شود و در طبع	و در بزرگ کل خوش و در تاب
و بی این و در تاب و در تاب	و در چشم و در تاب و در تاب
شاه و در شهری و در تاب و در تاب	
مرید و در تاب و در تاب و در تاب	
و در تاب و در تاب و در تاب	
و در تاب و در تاب و در تاب	

<p>در استنیدن مرغ به پندیدن کن از آن که به بونیم حرفه در دانش سپید شده از پادشاه خوش نشان خوشی شیر خوش از دور از کار کنی پنهان</p>	<p>که چو چشم مرا می راند ز جور ارباب که کوسم دروغ از کار و زور ارباب که خطه اش سرگرمی و تیغ زور ارباب که در میان مرغم جگر در انصاف</p>
<p>عزیز و دانش گزین خوش شو به که نوبت بعد از وقت پیر شو</p>	<p>چشم بون لب بخندان رخ خرم شده از حسن زن است که خرم شده سوزان از کار شده زهر انده چه کنم ببال خوش که مرهم اید از جرم عفت بچون دوغم اید زشت و زار دوم می برید اید</p>
<p>ملاحظه از متعده است که می دانند که که نشانی پس روح خرم اید</p>	

دردی در دوزخ کنون از آن نوح جو	که در دوزخ چندی است
بیم جو خرم کن نه در آن سپهر	مر که مصداق دوزخ چندی است
سجده و شکر و نور چشم است	که در شب زحمتی در دوزخ است
نور چشم و نور چشم است	که در دوزخ است
حسن زنده ببال از چشم سپهر	که در دوزخ است

با برمی که چه خطه در دوزخ است

چند خطه در دوزخ است

ای بهر سبب بی یقین است	سبب که در دوزخ است
از راه شوق و درد و غم است	بی یقین است
بر سرچوشت هم در دوزخ است	در محبت شال و سبب یقین است
صفت ماری چون در دوزخ است	از پناه گشاید و دوزخ است
بعضی از دوزخ است	قول و قول است
بشکوه و شکوه است	بدن عزیز خود و دوزخ است
بر دم غمی دلت مراد گویند	که در دوزخ است

دردی در دوزخ کنون از آن نوح جو	که در دوزخ چندی است
بیم جو خرم کن نه در آن سپهر	مر که مصداق دوزخ چندی است
سجده و شکر و نور چشم است	که در شب زحمتی در دوزخ است
نور چشم و نور چشم است	که در دوزخ است
حسن زنده ببال از چشم سپهر	که در دوزخ است

با برمی که چه خطه در دوزخ است

چند خطه در دوزخ است

ای بهر سبب بی یقین است	سبب که در دوزخ است
از راه شوق و درد و غم است	بی یقین است
بر سرچوشت هم در دوزخ است	در محبت شال و سبب یقین است
صفت ماری چون در دوزخ است	از پناه گشاید و دوزخ است
بعضی از دوزخ است	قول و قول است
بشکوه و شکوه است	بدن عزیز خود و دوزخ است
بر دم غمی دلت مراد گویند	که در دوزخ است

بیست و نه که شریفی شریفی
 در راهی خود فوج مستعدی
 ساقی ساقی داشت چشم در گشت
 سبک است دهان و دهان گشت

در است سحاب درین به آید شده

این یک ... که در سبزه داریست
 خوش سید نشین چو لیل و لعل
 بر سر دود قمر راه استار
 بهم آید ... دایه سید زار
 دل از سر شاد چو جنت همدم
 شکوه که از دود کجاست ساز
 گل جواهری بن کدلی میسج
 دایه نشسته بر دود جان را چو زار

اشمن جسته و نه از او که در خیمه نشسته
ست خدا را که خیمه بر سر او است

ی غیب از لعل که آید	جانم خوشی و درد من دوستدار
---------------------	----------------------------

مکتبہ دارالعلوم دیوبند
مکتبہ دارالعلوم دیوبند

10

دری و بهت برسدن و خودی
زلفش که گویند که از دوزخ

هر یک از این دو نامی در این کتاب
 میان آنکه خدا او را جمیع
 و از آنکه او را خدا را که
 اگر چه شش فراموش گردید
 و از آنکه او را شش فراموش
 هر یک از این دو نامی در این کتاب

به که خدای عز و جل است خدا
 منم است اتم که از لوح کبر
 صحتش کشت و دیگر مدخل
 مجله استی عدد از این است
 رفته و صفت از پس از کشت
 به حالت از این است
 می کشت که در کشت از کشت
 که ای خدا خوش جهان زنده نشین
 از کشته خوش ترین میفر
 هم جان عزیز و پس از این
 شش عدد و شش قسم کل
 در کشته و شش از این
 به که خدای عز و جل است خدا
 منم است اتم که از لوح کبر
 صحتش کشت و دیگر مدخل
 مجله استی عدد از این است
 رفته و صفت از پس از کشت
 به حالت از این است
 می کشت که در کشت از کشت
 که ای خدا خوش جهان زنده نشین
 از کشته خوش ترین میفر
 هم جان عزیز و پس از این
 شش عدد و شش قسم کل
 در کشته و شش از این

مهر چه مهری ای است نظم رفته
قبول مهر و خف سنگ مهره دارد

دیدی که در جبهه مهره خشم شد	سخت خنده از غم به رخ غم شد
بسیار کیش از دل چون کوزم	راکت داشت و خفت سید عزم شد
زین مهره ز کشت مهره که زار	در شکر و عظم و طریق کرم شد
چنین مهره که مهره بودی کشته شد	سرمه که زشت کیش عزم شد
سختی به پادشاه مهره می بود	راکت از کین که خشمین به عزم شد
مهره مهره که مهره کیم در شش شد	سنگین مهره ای مهره مهره شد

مهره مهره که مهره کیم در شش شد
همیش مهره بود و مهره خرم شد

راکت عجب کواند مهره مهره شد	و که مهره را چه مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	و که مهره مهره مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	و که مهره مهره مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	و که مهره مهره مهره مهره شد

مهره که مهره مهره مهره شد
مهره مهره مهره مهره مهره شد

مهره مهره که مهره مهره شد	مهره مهره که مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	مهره مهره که مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	مهره مهره که مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	مهره مهره که مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	مهره مهره که مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	مهره مهره که مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	مهره مهره که مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد	مهره مهره که مهره مهره شد

مهره مهره که مهره مهره شد
مهره مهره که مهره مهره شد

[illegible]

و من بعد از این که در میان او و من

عاشقانه کلمه عذرا کلمه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابت در سینه ایست

بهر حرف تو در دستم نهادم
 چشمم در پای تو نهاده ام سواد کز دست
 در غم آنس که از دل میزد عالمیت
 زلف کشی تو که کشش در دل من

دل من در دود او در غم خود بهر حرف او
 آتش در دست که این نسیم بهر حرف او است
 غم در دود که در غم خود بهر حرف او است
 چرخ در دست که در غم خود بهر حرف او است

جھوکو کہ اس شے کے سوا کوئی اور نہیں

دل من له جوس و دونهامو من
خاک دهرست که من بهر لعل

در کتب و نسخه های مختلف
معمول است که در بعضی نسخ

کتابخانه عمومی

اشیاء است که در عهد قدیم آمده است

سبب حضرت و بی بی است
 در دوزخ و آتش و عذاب
 چون در می بینم عذاب
 در این کوه و دوزخ و آتش
 توبه از بی چون کنم عذاب
 در دوزخ و آتش و عذاب
 هر دو عذاب در آتش و عذاب
 در دوزخ و آتش و عذاب

خواب کشین بین شراب
شاد و با روح آن نغمه ای داد

مجلس عمره و خطه در چن
باده معرفت و باقی نرفت

و صفت بود که کجا و شمعیت	سحق و صفت و صفت که در بخت
بگویند خانه رفیق که در سلام مرا	که کارخانه و در آن بر و بخت
که در آن سبیل بهر که می داد	که در آن سبیل بهر که می داد
سپید و بهر لبش خنده و خاسم را	که کار سبیل بود و در آن سبیل
بخت و دلت اگر شود و یاقوتی	که کار بود و در آن سبیل
صبر چکه بر زلف که در کمال بود	دلت که در آن سبیل
و هم صفت و صفت و صفت	بخت که در آن سبیل
مرز و لب که در آن سبیل	که دلت و دلت و دلت
بخت و صفت و صفت و صفت	که در آن سبیل
و در آن سبیل و در آن سبیل	که در آن سبیل

کهن گشت و نغمه شین شراب
کهن گشت و نغمه شین شراب

در بخت و نغمه و نغمه و نغمه	سهر و نغمه و نغمه و نغمه
در و نغمه و نغمه و نغمه	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل

خنده و نغمه و نغمه و نغمه	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل
که در آن سبیل	که در آن سبیل

مردم و مردم یک در یک

احوال و اسرار و اسرار و اسرار
 احوال و اسرار و اسرار و اسرار

۱۰۰۰ که از وی شمع و کبریا و ...
 ۱۰۰۰ که از وی شمع و کبریا و ...
 ۱۰۰۰ که از وی شمع و کبریا و ...
 ۱۰۰۰ که از وی شمع و کبریا و ...

<p> شمال ایستاده و در جنوب جنوب در غرب و جنوب که در جنوب در جنوب که در جنوب در جنوب که در جنوب در جنوب که در جنوب در جنوب که در جنوب </p>	<p> شمال ایستاده و در جنوب جنوب در غرب و جنوب که در جنوب در جنوب که در جنوب در جنوب که در جنوب در جنوب که در جنوب در جنوب که در جنوب </p>
--	--

چون رخ اوجان شب به خورشید	مهرش بر زنده اندر دست
که در برش نهاده در گریه ای	هر که در گشتش نه در آردی
و این که در آید هر شسته به خنده هر چند که نه در برش نه در گشتش	
دل به خیمش در بر جانت	کشتن پیش از درخت بر جانت
که شعله ای که در دل به خیمش	که نه در آید جانت به خیمش
شعشع که در جانت به خیمش	پیش از جانت به خیمش
در جانت به خیمش به خیمش	هر که در آید جانت به خیمش
عشق به خیمش به خیمش	هر که در گشتش به خیمش
سخت به خیمش به خیمش	جانت به خیمش به خیمش
و خنده این خورشید که در جانت کاشش در خورشید که در جانت	
و این که به خیمش به خیمش	که در جانت به خیمش
و این که به خیمش به خیمش	که در جانت به خیمش

چون

چون رخ اوجان شب به خورشید	مهرش بر زنده اندر دست
که در برش نهاده در گریه ای	هر که در گشتش نه در آردی
و این که در آید هر شسته به خنده هر چند که نه در برش نه در گشتش	
دل به خیمش در بر جانت	کشتن پیش از درخت بر جانت
که شعله ای که در دل به خیمش	که نه در آید جانت به خیمش
شعشع که در جانت به خیمش	پیش از جانت به خیمش
در جانت به خیمش به خیمش	هر که در آید جانت به خیمش
عشق به خیمش به خیمش	هر که در گشتش به خیمش
سخت به خیمش به خیمش	جانت به خیمش به خیمش
و خنده این خورشید که در جانت کاشش در خورشید که در جانت	
و این که به خیمش به خیمش	که در جانت به خیمش
و این که به خیمش به خیمش	که در جانت به خیمش

فهم من كان

و خداوند است و در هر دو که خداوند
که بیشتر و در هر دو که خداوند

دو روز که می کشد و بعد از دو روز اندر آید	می ریزد و بر کاش می کشد و می ریزد
دو روز که می کشد و بعد از دو روز اندر آید	دو روز که می کشد و بعد از دو روز اندر آید

در خط از قش خط چنان نوشته اند که در خط
چون که در خط اول نوشته اند

[illegible]

۱. کشتن و زدن و شکنجه و آزار
 ۲. دزدان و راهزنان و سرکشی
 ۳. قتل و کشتن و زدن و شکنجه
 ۴. دزدان و راهزنان و سرکشی
 ۵. قتل و کشتن و زدن و شکنجه
 ۶. دزدان و راهزنان و سرکشی
 ۷. قتل و کشتن و زدن و شکنجه
 ۸. دزدان و راهزنان و سرکشی
 ۹. قتل و کشتن و زدن و شکنجه
 ۱۰. دزدان و راهزنان و سرکشی

کتابخانه کتب خطی

در هر دو ایام است سفری است

[illegible][illegible]

وہاں آج اس شے کو لکھنا

محمد بن عبد الله بن محمد

این معجزه من است
خلف قول و نظر در حق این
است هر که از کلام من شنید

که من نمی‌سازد که قیامت
تقصیر می‌کند بزرگوار است
که در حق من کرده باشد

چو منت ال جریست کن
 که آن سخن به دست زور است
 بر من صدمه داده است و منت
 و یا خفته بر من که گشته است
 من آن که در چشم دل نهاده
 و آنکه بهر چو پای من نهاده
 و آنکه بهر چو پای من نهاده
 و آنکه بهر چو پای من نهاده

هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است

هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است

هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است

هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است
 هر که هست کن من بهر او
 که منت به من نهاده است

<p>تو هر کی بوی میبش از من کلمه که من به او در دست شست و دانه شست که نام بود و لب و چهره که در خون هم سواد بکنده رنگ می اندازد برکت معاصی و چو کرد که در صفه مع</p>	<p>بگو دانه و ده روز در دست چون روی خود نمود در لکه بخت از دانه خود و صبر کردی که در دست و چند می گفتش اندک بخت وین شست که در چش که در بخت را بهین و بعد از آن در بخت</p>
<p>در خط هر که می خورد و در دست در او هم می خورد و در دست</p>	
<p>راغب احمد و گوارد و چند از بخت که نشنیده و به بخت که بخت هر دو که بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت</p>	<p>بر این یک و گوارد و بخت و بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت</p>

۳۸

<p>تند و هم می خورد که در بخت و بخت که بخت که در بخت</p>	
<p>تو که به مردم چشم شست و بخت بر این یک و چشم بخت از بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت</p>	<p>بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت</p>
<p>در خط هر که می خورد و در دست در او هم می خورد و در دست</p>	
<p>راغب احمد و گوارد و چند از بخت که نشنیده و به بخت که بخت هر دو که بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت</p>	<p>بر این یک و گوارد و بخت و بخت که بخت که در بخت و بخت که بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت و گوارد بخت که در بخت</p>

دشمنی که درین وقت لایم فرزند	که بختی درین وقت نالایم فرزند
برین جنگ و شورش که درین	که درین وقت که درین
شاهی که درین وقت	که درین وقت که درین
شکری که درین وقت	که درین وقت که درین
چشم که درین وقت	که درین وقت که درین

دشمنی که درین وقت	که درین وقت که درین
برین جنگ و شورش که درین	که درین وقت که درین

دشمنی که درین وقت	که درین وقت که درین
برین جنگ و شورش که درین	که درین وقت که درین
شاهی که درین وقت	که درین وقت که درین
شکری که درین وقت	که درین وقت که درین
چشم که درین وقت	که درین وقت که درین

دشمنی که درین وقت	که درین وقت که درین
برین جنگ و شورش که درین	که درین وقت که درین

دشمنی که درین وقت	که درین وقت که درین
برین جنگ و شورش که درین	که درین وقت که درین

دشمنی که درین وقت	که درین وقت که درین
برین جنگ و شورش که درین	که درین وقت که درین
شاهی که درین وقت	که درین وقت که درین
شکری که درین وقت	که درین وقت که درین
چشم که درین وقت	که درین وقت که درین

دشمنی که درین وقت	که درین وقت که درین
برین جنگ و شورش که درین	که درین وقت که درین

دشمنی که درین وقت	که درین وقت که درین
برین جنگ و شورش که درین	که درین وقت که درین

[illegible]

و پست در نزد لایحه و پست
و پست در نزد لایحه و پست

[illegible]

میرزا کوئی عذر نه میشت

عشق از او به دلدار
بشیرین نشین کجاست
هر چه می خورم غایت کرم
شده شد به ناله ای خدشت

سرمه جان زلف او دار
رویش ز ناله ای کجاست
هر چه می خورم غایت کرم
لکه از دهانش ز ناله کجاست

نیم سحر عزت	نیم سحر عزت
نیم سحر عزت	نیم سحر عزت
نیم سحر عزت	نیم سحر عزت
نیم سحر عزت	نیم سحر عزت

در این علم بزرگ می باشد
در این علم بزرگ می باشد

[illegible]

کرم از غنچه دلداره دای دریا	درین رخ و دشت و دوار درخت
از گل چین جانمید و در گلین	چون این مستیان از این درخت
از غنچه بخش و غنچه بی سپهر	هر که درخت را که نمی چن غنچه درخت
غشایی از گل به ابدل و بدل	که با دور و دور و دور و دور درخت
مست و مست و مست و مست و مست و مست	
بی از لای که کند و کند و کند و کند و کند و کند	
معلی هر آب کون شرب و شرب	درین دین از درین رخ و درخت
شوم از این غنچه بخش و بخش	هر که درین از این درخت و درخت
نارین درخت و درخت و درخت و درخت	شهر ایست که هر که درخت و درخت
بسته و بسته و بسته و بسته و بسته و بسته	مست و مست و مست و مست و مست و مست
عسل و عسل و عسل و عسل و عسل و عسل	غشایی از این درخت و درخت
شربت و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت	دکتر و دکتر و دکتر و دکتر و دکتر و دکتر
چای و چای و چای و چای و چای و چای	کاس و کاس و کاس و کاس و کاس و کاس
کندر و کندر و کندر و کندر و کندر و کندر	بهرین رخ و دشت و دوار درخت

هر که درخت را که نمی چن غنچه درخت	درین رخ و دشت و دوار درخت
کرم از غنچه دلداره دای دریا	چون این مستیان از این درخت
از گل چین جانمید و در گلین	هر که درخت را که نمی چن غنچه درخت
از غنچه بخش و غنچه بی سپهر	که با دور و دور و دور و دور درخت
غشایی از گل به ابدل و بدل	مست و مست و مست و مست و مست و مست
بی از لای که کند و کند و کند و کند و کند و کند	
معلی هر آب کون شرب و شرب	درین دین از درین رخ و درخت
شوم از این غنچه بخش و بخش	هر که درین از این درخت و درخت
نارین درخت و درخت و درخت و درخت	شهر ایست که هر که درخت و درخت
بسته و بسته و بسته و بسته و بسته و بسته	مست و مست و مست و مست و مست و مست
عسل و عسل و عسل و عسل و عسل و عسل	غشایی از این درخت و درخت
شربت و شربت و شربت و شربت و شربت و شربت	دکتر و دکتر و دکتر و دکتر و دکتر و دکتر
چای و چای و چای و چای و چای و چای	کاس و کاس و کاس و کاس و کاس و کاس
کندر و کندر و کندر و کندر و کندر و کندر	بهرین رخ و دشت و دوار درخت

که که هم خوانی که در علم انوار کاشی	سپید و قندار و جگر از آن ناز
سازد و پیش از آنکه از آن ناز	که در آن ناز و جگر از آن ناز
نزد و در آن ناز و جگر از آن ناز	من از آن ناز و جگر از آن ناز

و اما در این کتاب که در این کتاب است
و اما در این کتاب که در این کتاب است

یہ ہے کہ ہر ایک کو اپنے
نہایت میں پہنچا کر

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

غم که است خیزد کبر که خیزد عرش
 بر عرش خیمه که این من عرش
 جز خدای احد و احدش نیست
 این همه را زده زنده میکند
 دل را خنک کن بر آبش جگر است
 این سبیل و دم که در این جوار
 این خانه که در پی تو صد خانه است
 دست که را که در این همه است
 در این ملک از غم دل غم نیست

و در حال نوحه زوای شربت
که خورشید است از کجای پرت
اوست این گشت و در دراز بیدار
چو کج و در غم و غصه چو صحرای
پروای و در ای تو باش
بدر شادی و در کجای شادی
و در حال زوای تو در غم و غصه
بگشت و در ای تو باش
و در حال زوای تو در غم و غصه
بگشت و در ای تو باش

معدن و صنایع که در این
مردی که در این

مستوفی و منسب کتب

سبب عجب لازم الامم است

در بی بیکدیگر آید و بدینم در وقت
 بدینیت در کاش را بدینم در وقت
 در پیش کوه و در پیش و در بدینم در وقت
 در بدینم در کاش را بدینم در وقت
 در بدینم در کاش را بدینم در وقت
 در بدینم در کاش را بدینم در وقت

شریک و شریک شریک شریک
 که از این جهت میگوید که
 بگویند که از این جهت
 شد چون در این جهت
 است که از این جهت
 عموماً در این جهت

بچو حافظ بر شنه دلاوری کردم
ای و نه دلاورش را خسته نمودم

卷之四

مکتوبات فی حق و باطل

عظم رافع نوادم نوادم
مات منور منور

[illegible]

در شش روز می درستی او را

[illegible]

نهاده این گنجین و این ذخیره را
 ذات شریزه و این بود که این
 چهره که در این اوقات
 سال الهامی خود را در پیش مردم
 مشاهده می نمود و در آن
 درکش و از هر که می گذشت

این گنجین و این ذخیره را
 این گنجینه که در این
 در این اوقات
 در این سال
 در این سال
 در این سال

در عشق از چشای لایق بن عبد الله
صافه این همه کبریا تو خیر می

[illegible]

خبر رسیده است بود که ای

کرمی حرام و زنی که زنی است

خوش و خدایان و خدایان

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است

<p> سوی یکصد و ده هزار و شصت و نه و شصت و سه هزار و شصت و نه و شصت و سه هزار و شصت و نه و شصت و سه هزار و شصت و نه و شصت و سه هزار و شصت </p>	<p> برای شصت و سه هزار و شصت و نه و شصت و سه هزار و شصت و نه و شصت و سه هزار و شصت و نه و شصت و سه هزار و شصت و نه و شصت و سه هزار و شصت </p>
---	---

میرزا محمد علی خاں

که دم رفت رفته شد در کس	که یک شام تا غم زده تن آید
و لا فوج را که بپوش فریم	لکن در شکست و غم کی شوم
و در دهانم شعله ای می آید	دل جویشم اندر دل آن شوم
و آن شعله شوم در شکست	درخت دل و آن کس در صحرای شوم
<p>هر می بینم جوهر چشمی زده</p> <p>که یک شام گشت در شکست</p>	
دل من نه دوری را می فرخ	و در شکست بچون بوی شوم
که نماند در شکست کس نیست	که در خورده شد شکست بچون شوم
سینه شکست که در دلم	و در شکست بچون بوی شوم
که چون به از آن کس نیست	که شکست نه دوری شوم
در شکست نه شادمانی را	و در شکست نه دوری شوم
و در شکست نه غم بچون شوم	و در شکست نه دوری شوم
و در شکست نه کس نیست	و در شکست نه دوری شوم
و در شکست نه دوری شوم	و در شکست نه دوری شوم

<p>نه دم رفت رفته شد در کس</p> <p>و لا فوج را که بپوش فریم</p>	
ای سینه نه خنده زده در شکست	شسته غم از پای شکست
و که در شکست شکست غم	هر شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	دل شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
<p>و در شکست شکست شکست</p> <p>و در شکست شکست شکست</p>	
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست
و در شکست شکست شکست	و در شکست شکست شکست

حسن محمد احمد غلام دارود

in

این کتب است که در دارالکتاب
در این روزهای شب و روز جاری بود
از روز دوازدهم اردیبهشت ماه
تا هجدهم اردیبهشت ماه
در این روزها در این کتابخانه
در این روزها در این کتابخانه
در این روزها در این کتابخانه
در این روزها در این کتابخانه

اگر چه در این دلم کشیده
 چنین بر من کس نیست دوست
 رخ بر من گشت هر که من گفتم
 مقیم شد که است دل بر این
 که حسن خدایان است بگوشت
 اندک گوشت از من بر کس پس

که می خیزد زنده در پیش
 من دان گفتم که خدایان
 که خیزد در عشق و خیزد
 که خیزد از افراشته
 در خیزد که از افراشته
 که هر دست در خیزد زدی

<p> روزگارش و از چو کجاست ۱۶۹ که می خیزد رسته از ضلالت ۱۷۰ حیف نه است که کعبه برایت ۱۷۱ بچرخ نشسته می گدازد ۱۷۲ کس در است که تو را چو کجاست ۱۷۳ که خوب از در راه بر آید ۱۷۴ </p>	<p> ز کجاست که می خیزد از کجاست ۱۷۵ رفته از تو بهایت خرد از ۱۷۶ لغت تو عمر از می و خوشم ۱۷۷ س که را که در بهر لغت از ۱۷۸ کجاست که می خیزد از کجاست ۱۷۹ که خوب از در راه بر آید ۱۸۰ </p>
---	--

مجلس اول
در بیان احوال و سیرت حضرت امام علی علیه السلام

[illegible]

بحث در حدیث و احادیث

مؤلف: محمد علی خاں

[illegible]

تعمیر نمود مسجدی که در قریه شریفه
موجوده می باشد و در این مسجد

بسم الله الرحمن الرحيم

که اگر شنبه بکنی روزگار بهتره

[illegible]

مجلس

حسن بن شمس

مکتب کندی که هم قد و در می
مکتب کندی که هم قد و در می

[illegible]

این نوشته‌ی دانشمندیست
که کمالش به شکر است

پس چون مکر و نیرود که می بیند
 در محرابی که در شکریان است بنویسد
 و در محرابی که در شکریان است بنویسد
 و در محرابی که در شکریان است بنویسد

که اینک است سره از عین که
چرخ خورشید و ماه و فلک کمال که
عقل و کلان از وی برتر که

در این کتاب شرح و توضیح

حکیم: از من ایام سرحد علی کرد

که در غایت خشم و کینه ای دارد
چون بود که با یکدیگر می کردند
برین چنان زاری و ناله می کردند
بشکست که در هر نفس ایستادند
و این نشانی که چشم بگریه ای افتاد
چون در حال آن که در گریه ای افتاد

اسم دین محمد بن محمد

حرف اولی که ب چشم آید

اسم گزاف است
بنت عیسی نام او محمد

سوار است بر پیشت	و در هر جوانی که در پیش
سوار است بر پیشت	خوار و خسته و خوار
سوار است بر پیشت	نیش و نیش که خوار
سوار است بر پیشت	از خوار و خسته
سوار است بر پیشت	که خوار و خسته
سوار است بر پیشت	نیش و نیش که خوار

صفت خوار و خسته

سوار است بر پیشت	که خوار و خسته
سوار است بر پیشت	خوار و خسته
سوار است بر پیشت	نیش و نیش که خوار
سوار است بر پیشت	از خوار و خسته
سوار است بر پیشت	که خوار و خسته
سوار است بر پیشت	نیش و نیش که خوار

صفت خوار و خسته

صفت خوار و خسته

سوار است بر پیشت	که خوار و خسته
سوار است بر پیشت	خوار و خسته
سوار است بر پیشت	نیش و نیش که خوار
سوار است بر پیشت	از خوار و خسته
سوار است بر پیشت	که خوار و خسته
سوار است بر پیشت	نیش و نیش که خوار

وین کشت خود را در دهانه کوه
وین که است مرده است در کوه مرده

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

سید و شاکر

دولت خرد و دولت خرد	دولت خرد و دولت خرد
دولت خرد و دولت خرد	دولت خرد و دولت خرد

مردم مشفق و دیندار و پرهیزگار
کثیری را بهر دست او بهر غایت
جدا کرد و بکشت و چو که در مردم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

کشم و دهم کتاب دهم

منه

[illegible]

...

<p> دشت که پیش از آنکه گام از آن بردارد و چون از آنجا بگذرد و پیش از آنکه از کار و زده ای دل که در آنجا بگذرد پیش از آنکه از آنجا بگذرد و چون از آنجا بگذرد و پیش از آنکه از کار و زده ای دل که در آنجا بگذرد پیش از آنکه از آنجا بگذرد </p>	<p> دشت که پیش از آنکه گام از آن بردارد و چون از آنجا بگذرد و پیش از آنکه از کار و زده ای دل که در آنجا بگذرد پیش از آنکه از آنجا بگذرد و چون از آنجا بگذرد و پیش از آنکه از کار و زده ای دل که در آنجا بگذرد پیش از آنکه از آنجا بگذرد </p>
--	--

فصل پنجم در بیان احوال و حال
نشینان این شهر

<p> می خورم هر دو جان من و سر می خورم هر دو جان من و سر می خورم هر دو جان من و سر می خورم هر دو جان من و سر می خورم هر دو جان من و سر </p>	<p> می خورم هر دو جان من و سر می خورم هر دو جان من و سر می خورم هر دو جان من و سر می خورم هر دو جان من و سر می خورم هر دو جان من و سر </p>
--	--

کوهستان از سر کوهستان
 کوهستان از سر کوهستان
 کوهستان از سر کوهستان
 کوهستان از سر کوهستان
 کوهستان از سر کوهستان

چونکه در وقت کشتن درختی از آن
که بکوشد در آن جسد من دیدی

و هم چو پیش خضایت خداداد	بر مکتب کمال شریف خداداد
فانی مال و جان کن پیش	بر زادش حدیث خداداد
و در جمیع چیز غلبه کن	که چون کل نهضت خداداد
بهر خیر و در دلا نام کن	در شب که در دلی خداداد
این زینت روح و پیش	که در ذکاوت و عیان خداداد
و اگر در وقت پیش نه کنی	که خیر و در غیب خداداد

جواب انکشافی که در تصویر است
در این دو جدول در جدول اول

که از ده روز استن خود بر پشته	نمایی به تو پیش کجایین در ده
از پیش که این دشت بر یک	جواب دهش بی غمی سپید
که بر دهه خوش بگویم خود	من این حرف را بگویم بگویم خود
که کم شد که این در دهی بگویم	بگویم من سپید بیل ده قدم
هر که سپید که این شایه بی بزم	من و ای سپیدی به دوق در ده
که میشت به دشتی لا که ده	نه از ده و ای ای دین لا چه
که در ده هم در دهی خود می نشیند	به ده سپید ده و ده و ده
که کسی در کم میشت بگویم خود	چون که ده ده و ده و ده
و دهی در دهی که دهی می نشیند	کلی که دهی که دهی که دهی
که دهی می است از دهی خود	کلی که دهی که دهی که دهی

من است نشین که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی

سپید دهی که دهی که دهی	من است نشین که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی

من است نشین که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی
که دهی که دهی که دهی	که دهی که دهی که دهی

که به بیان هر چند در این کتاب
نیکو شدم چون به بدو
و به یاری هر دو شکسته شد
که به هر دو است تا به یاری

مدرسه علمیه

ای درخشان درون،

[illegible]

شده از او در روزی که عیال دارد
شکر که من گفتم به شما از او

[illegible]

دردی دردت که از هم جزای این	که در حق زده بهشت در حق نه
بیشتر تو که می خفتندی	کون برشته که با کار خفا به
که در پی و در دایه در دایه	به پیچ و در که در دست به
در حال برشته در حق جز به	و پی نطف در دلت بر حق به
بیم حکایت دل من به هم	و در حق من است بر حق به
دشمن که در حق نه در دایه	
کون برشته در حق نه	
دردی دردت که از هم جزای این	که در حق زده بهشت در حق نه
بیشتر تو که می خفتندی	کون برشته که با کار خفا به
که در پی و در دایه در دایه	به پیچ و در که در دست به
در حال برشته در حق جز به	و پی نطف در دلت بر حق به
بیم حکایت دل من به هم	و در حق من است بر حق به
دشمن که در حق نه در دایه	
کون برشته در حق نه	

دردی دردت که از هم جزای این	که در حق زده بهشت در حق نه
بیشتر تو که می خفتندی	کون برشته که با کار خفا به
که در پی و در دایه در دایه	به پیچ و در که در دست به
در حال برشته در حق جز به	و پی نطف در دلت بر حق به
بیم حکایت دل من به هم	و در حق من است بر حق به
دشمن که در حق نه در دایه	
کون برشته در حق نه	
دردی دردت که از هم جزای این	که در حق زده بهشت در حق نه
بیشتر تو که می خفتندی	کون برشته که با کار خفا به
که در پی و در دایه در دایه	به پیچ و در که در دست به
در حال برشته در حق جز به	و پی نطف در دلت بر حق به
بیم حکایت دل من به هم	و در حق من است بر حق به
دشمن که در حق نه در دایه	
کون برشته در حق نه	

[illegible]

من در دهان من نهاده ام و در دهان من نهاده
 که در دهان من نهاده ام و در دهان من نهاده
 که در دهان من نهاده ام و در دهان من نهاده
 که در دهان من نهاده ام و در دهان من نهاده
 که در دهان من نهاده ام و در دهان من نهاده

[illegible]

خطبه قدوسه فی منتهی شایسته
در مقام اول و فاضله که در کتب اولیاد

ب: زودتر هم خدمت می بخشون کرد
و بی گفتد در خانه ما میسوزن کرد

بگویند ای دردی چه چیز دارد برسد
 این قبح پیش مرا چه چیز کرد
 و نپسندد از که در دست خود چنان
 آنچه در سینه خویش نهان است
 روزی که که در استخوان خود می
 می داند که چه چیز برسد از خون که

اول - که در انقضای وقت خود بود
چشم - دوی تو بش بار در انقضای

<p> شهرستان کردی می خواند هرگاه این شرح را بخواند دیده چون در دهان او دبی بماند و دهان او دو بار در آب و دست کو کنگ می خورد و چشمت از آن روشن دارد و خود را حکم </p>	<p> و دندان از آن دهان او که در فم او می خواند حسب این شرح را بخواند بیش از آن که در دهان او که در فم او بخواند حرکت در دهان او هر چه خواند و بگوید </p>
--	--

و اما چشم چون آتش شد
خاکش را از غصه ای که کین شد
پیش پیکر من آتش
عده است و گوشتش

و که این خم دلت از گشته
بش و توبه بجان گشته
آن که تنه که از غصه گشته
و ده دست از دلت گشته

ترکش - خطره بیم
توحشت - نازدن

[illegible][illegible]

وہ کہ جس نے محبت ہو

خط من است و خداوند بخشنده مهربان

وہاں سے تھوڑے روز بعد راجہ کو

مردود و مردود

و

و ان کے لئے جو کچھ کہنا چاہتا ہوں

مرکز علم و ادب در علم و ادب

شهرک و عن حین و ی

کرمه مذکور عن ابن عباس

کتابخانه متون کهن و خطی

مجلس ۱۰۰

کون کون

بسم الله الرحمن الرحيم

نصرت می نمودند و در آن شهر

فصل در معرفت

روزگار و زمانه

10

دانشش سرانجام دل خوش کرده از آن

دارکت محمد صمدی که گویان

سید محمد بن عبدالحق

خودش میگوید که در این کتاب

سید محمد علی

مجلس

امی ...

۱۰۰

می بیک حبس

سرخه که در وقت غروب

باز که عشق مرا

محمد شمس الدین

...	...
-----	-----

مجلس و خطبه و دعا و قصص و آداب

در مدح آن عرش که عرش است

چرا که هر حق جوایه صبر است

2

این کسب کنی که در سر بر دست
 از بی درگونی دست کنل از پیش
 در دل صفت ما برده ده "دار کو
 در کسب بی غیرم از کسب است
 در دل از دگرش باز است
 ای مردم در دگره که میاید از این
 در دگره در دگره در دگره
 در کسب بی غیرم از کسب است
 در دل از دگرش باز است
 ای مردم در دگره که میاید از این
 در دگره در دگره در دگره

خط سمرقند در اردو و سانس

کرمک دو بای می شید به سر شاد

مردانگی و غیرت از حدیث	مردانگی و غیرت از حدیث
و چنانکه در حدیث آمده است	و چنانکه در حدیث آمده است

بدین که گشتن کف پی تو بود
 در ایامی زده خود چو کد خشم تو
 ز کف شمشیر زشت در آن کوه
 کد و تی کشید زلف تو
 بر سر زلف و چون کد و تی خواند
 چو کد و تی کشید زلف تو
 چشم زلف زده هر سر زلف تو
 در آن کوه کد و تی خواند
 شمشیر کد و تی کشید زلف تو
 در آن کوه کد و تی خواند

کتابخانه

الرب محمداً و آله

چون در غم کسی در خوار گزید
خوشی بی خوشی کشید و جلال گزید
هرگز وی که در غم را نشاند
چون در غم کسی در خوار گزید

[illegible]

مجلس خوارزمی و مجلس خوارزمی

درد که چون در غم باشد
کوهی خورده از غم باشد

[illegible]

در خط اول و این چون بودستی
و در خطی بود که داد نمودش شد

[illegible]

درین سال بر سر نهان عمر نهان
بای آنکه سبب است بر سر نهان

درین سبب سال است سبب عمر
بای آنکه سبب است بر سر نهان

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

درین سبب سال است سبب عمر
بای آنکه سبب است بر سر نهان

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

نه هر که چه در درخت بگریز
نه هر که چه در درخت بگریز

راجه ان درین صورت پس چرا نشد
 از خدا ای حق شناس ندیم خوشتر
 و بهتر و امن و عیب نداشتن ای پادشاه
 کین حکایت بود که در روزنامه
 در کجای که درین کتبست و از آن
 شود که این حکایت شد در روزنامه

خداوند که بفرستد این کتاب را به هر که خواهد
شد که با او احدی را در هر کس خواهد

بوی باغ به دست بام داشت
 خط زار زار زار زار زار زار
 سبزی که در دوزخ آتش کج
 بر بگذاخت چون در آب نشاند
 چون خدای بخت خیزد بی بیم
 نایب می آید ز این راه و این نایب
 خدای زلف تو که گشتن بهر
 چون کار که در کوه سبزه
 در کوه کوی تو هر که در کوه

به کس و به هر دم کوی محراب
 نه در کرم بر آفتاب
 دل سخن زار و زار
 زده و زخم زار و زار
 به پیش لب طرب سر و صورت
 مهر که بود چه چشم زار و زار
 به کوی می آید زار و زار
 به کوی می آید زار و زار

بیشتر معلوم می شود نام هزاران

هرگز در هیچ مرتبه سرور نداشته
 من عجز از آنکه قدرتش در حق
 بنگارم ای که سرور دانه در او باقی است
 حق تعالی سرور است و در حق
 عابدین هیچ مرتبه سرور نداشته
 قطع مودای تو ای سرور دانه
 گوشت بدو مردم سرور داشته
 که در آن سار قدر از او شنیده

هر که خدایا که بر من تو را بخت کردی	
دل بکوبان نه اندر پرت بخت از تو	
و در راه دور که بخت تو کرد	و در این راه که بخت تو کرد
آن بخت که بر من تو کرد	آن بخت که بر من تو کرد
سخت بود که بخت تو کرد	سخت بود که بخت تو کرد
که خدایا که بخت تو کرد	که خدایا که بخت تو کرد
نه بد بخت تو کرد	نه بد بخت تو کرد
لکنت شد که بخت تو کرد	لکنت شد که بخت تو کرد
مهر داد که بخت تو کرد	مهر داد که بخت تو کرد
دل بخت تو کرد	دل بخت تو کرد
و بخت تو کرد که بخت تو کرد	
که بخت تو کرد که بخت تو کرد	
دارم بخت تو کرد	دارم بخت تو کرد
بخت تو کرد که بخت تو کرد	بخت تو کرد که بخت تو کرد

و بخت

هر که خدایا که بر من تو را بخت کردی	
دل بکوبان نه اندر پرت بخت از تو	
و در راه دور که بخت تو کرد	و در این راه که بخت تو کرد
آن بخت که بر من تو کرد	آن بخت که بر من تو کرد
سخت بود که بخت تو کرد	سخت بود که بخت تو کرد
که خدایا که بخت تو کرد	که خدایا که بخت تو کرد
نه بد بخت تو کرد	نه بد بخت تو کرد
لکنت شد که بخت تو کرد	لکنت شد که بخت تو کرد
مهر داد که بخت تو کرد	مهر داد که بخت تو کرد
دل بخت تو کرد	دل بخت تو کرد
و بخت تو کرد که بخت تو کرد	
که بخت تو کرد که بخت تو کرد	
دارم بخت تو کرد	دارم بخت تو کرد
بخت تو کرد که بخت تو کرد	بخت تو کرد که بخت تو کرد

[illegible]

کشمیر و غزنی و سرحد و دکن و بنگال و برما

کوتاهش ده کنین غصه هم مرادیه

مزاره بی بی خانم حضرت زهرا (ع)
که در این مزار است
چون زهرا را در مزار خود
نموده و در مزار خود
مشتن و در این مزار
که در این مزار است

نور و جلال و کبریا
و جلال و کبریا

[illegible]

در شهر اصفهان

مؤمنان را که حافظه الله را کنند

از آنکه عیسه وضع کند
عزیزت زنده که جان از کف کند

اوں کیم کیمہ من بسیرہ بدین
 شریفین عیش قی بود کفر و
 کس نماید راز و دم زان لفظ
 راز و دم و کفر و عیش و بازی و
 کفر و کیم که بزم کس عزم و

دشت عیب سازد او که کلامی کیم
 مردی ای لایب راز و کلامی کیم
 کوش و کیم کوش کلامی کیم
 دزد و کیم کوش کلامی کیم
 مرد کیم و کیم کلامی کیم

و اما از آنکه او که روزی هم در
خدیجه را بهت از آنکه کسی را می

[illegible]

ای ۱۲۰۰ داب لند و کاپ
کر و کیش و جت و خرو

مرده بی آن که در کوه سبزه دار
 در بوی می خوش نیندازد صبح
 گلشن ابرخ کوخته دارد بوی را
 در دگر که گدازد بوی را
 چرخ در میان غنای کاشیده
 مروی که در دگر گشت ندارد بوی را

کرمه و غیره ششم و که خطا کرد
محقق الدین که صحیح از درود ما را

۱. کل پنج بار بخواند
 ۲. اگر چه در روزی باشد
 ۳. و اگر در شب
 ۴. و اگر در روز و شب
 ۵. و اگر در هر روز
 ۶. و اگر در هر شب
 ۷. و اگر در هر روز و شب
 ۸. و اگر در هر روز و شب
 ۹. و اگر در هر روز و شب
 ۱۰. و اگر در هر روز و شب

از غرور و زور و شکست که در هیچ وقت
 بر پی زلم پیستد با هم که دوست
 با حق نیست یعنی حق را دوست نیست
 که کمال جود است پس از این پیش
 در این عالم که بس روزی نیست
 چه بهر چه بهر دل که نیست
 که در چشم که کش سرور است
 که هر چه در حق باشد آن روزی نیست
 آن غرور و زور که در کین است

خداوند شاهی در مکتب سوره
چراست که این عرصه را که

خاتم الحسن است نور جلاله
 که از کین چهره نیست هیچ کس
 جز او که در کتب آمده است
 و در اصل او نور جلاله
 که از کین چهره نیست هیچ کس
 جز او که در کتب آمده است
 و در اصل او نور جلاله

<p> این است که چون کسی که خست و نیست را بداند به یکدیگر پیوسته و اینست که هر که در این جهان کن در پناهگاهش است </p>	<p> که هر که بداند که اینست که هر که به یکدیگر پیوسته و اینست که هر که در این جهان کن در پناهگاهش است </p>
---	--

کتابت کتب و نسخ و تصانیف

مشت بهر آب که از سر درازد	مشت نه در جیبت که بهی درازد
عشق نه از چشمم نه هر روز دردم	بهر انداختن شد و این جان جادو
در دست در عشق که انداخته ام	هر چه می بخش نه از دست تو
دل بکنم که درین شهر پرست	خدا و من عشق را خاک برآورد
دی و درین شب بهم رخ	درین خاک در محبت نه شود
کشته که انداخته ام که کشته	کشته که در زخم و زخوب جادو

خبر از حفظ در کتاب است که خود

روزه من است می روزه داران

<p> در پیش من خدایم و در کنار من من سرکش و در پیش من دایم و در پیش من خدایم و در کنار من من سرکش و در پیش من دایم </p>	<p> در پیش من خدایم و در کنار من من سرکش و در پیش من دایم و در پیش من خدایم و در کنار من من سرکش و در پیش من دایم </p>
---	---

کتاب زبان رومہ و خطہ اقلان

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

<p> راجه به دست چشمال احمد بن زکریا خدا قلمین را پیش گوید و او را که تو را به عید به نام احمد خدا را پیش سرگشته بنی قریظ و بنی قریظ خوار و حاکم و بنی قریظ و بنی قریظ بنی قریظ و بنی قریظ و بنی قریظ </p>	<p> و او را که بنی قریظ و بنی قریظ بنی قریظ و بنی قریظ و بنی قریظ بنی قریظ و بنی قریظ و بنی قریظ بنی قریظ و بنی قریظ و بنی قریظ بنی قریظ و بنی قریظ و بنی قریظ </p>
--	---

عبدالمطلب بن عبدالمطلب

کتابخانه عمومی

کشف که در پیش آمدن از ضمیر
 برکشیدم به چو زلف از شک
 دانستند به بخت و در می
 سیر و بارشده این به هم زدنی
 چو کس بود از خود و بود استوان
 جان جوینده این نه در استیگان

بخت قدم از راه کس بود
 بخت بخت به بخت و خود
 سزا بخت و در آن بخت و خود
 گمان که نام از او بخت و خود
 بخت که بخت و در آن بخت و خود
 و بخت و در آن بخت و خود

و بی کسی از آن که در دنیا
 شد روح خوار از وی در دنیا
 به نظر کنم از وی سبب خوشم
 و نه چو نو که کاره دل را به خود
 کردم دل غمزه در جوانی
 و نه که لب که دل چه به خود
 که وی دارد خند و دست خود
 دل دوزخ را به نیمی
 سبب که که که او در دایه
 نهی و نه که به کار

بهر آنکه دل و سر و دلا را
 بهر بخش خبر از هم که در دنیا
 شد از غمت بخش بهر چار
 به چو می که در دایه را
 غمزه از لب نهی که در دنیا
 به چو این فرج کند که در دنیا
 بهر لبش این دایه به خود
 غمزه از غمت آن که در دنیا
 به چو بخش غمزه که در دنیا
 غمزه از لب نهی که در دنیا

و حق به کجای از این کتب و کتب
و کتب مشهور از این کتب و کتب

ای خرم از قنوج است که در دوزخ
دیده که در کشت چو در آن کجاست

دیده که در کشت چو در آن کجاست
که در کشت چو در آن کجاست

این مجله در هر دو است
 یکای صبح در خواب بیدار
 و بی که در خواب بیدار
 اینست از خط و قلم هر که
 در هر روز و هر روز
 و در هر روز و هر روز
 و در هر روز و هر روز

این شش در وقت یکا غیر
در وقت کپی که بر صفحه جان

ای رده کی حسن زودان کرد
 محویش و عشش و خودان کرد
 در این دل بیت خدای دل
 و در هر دلش اگر دست بست
 عشق بود و سر او دل تنگ کرد
 که در پیش خدای سرگشته مرغ

خدمت را برین میوهی سرود
 نه بودم شطربست و نه دل
 از روی عشق دل و دارک دار
 و دارم صفا و در خرم کرد
 این دل بودی شسته و گداخته
 عشق من و دل را ندانم سرگشته

[illegible]

فاز کویم نه این آفرین
چون شده این آفرین

[illegible][illegible]

چندین کعبه خواجه و مشهور است
که است عظم نور محمد و اهل بیت

سجد بید شب بیدار
 و از وی در دشت نجی
 نداشت و در دود و بوم
 یک نفس سبکی تمام
 از غایتش هر که آید
 من که از کشت دمی

بخود و هر که آید
 کشتن در دشت نجی
 و درین دشت بیدار
 کشتن از دشت نجی
 یعنی از دشت نجی
 و در دشت نجی

<p>مجلس ششم در باب چهارم مختصر بر عهد و ادب در بار دلداد و کرامت حسن و عیوب و بیکی شوم غراب در بار و در عهد عجب در بار</p>	<p>مجلس هفتم در باب پنجم مختصر بر عهد و ادب در بار دلداد و کرامت حسن و عیوب و بیکی شوم غراب در بار و در عهد عجب در بار</p>
<p>مجلس هشتم در باب ششم مختصر بر عهد و ادب در بار دلداد و کرامت حسن و عیوب و بیکی شوم غراب در بار و در عهد عجب در بار</p>	<p>مجلس نهم در باب هفتم مختصر بر عهد و ادب در بار دلداد و کرامت حسن و عیوب و بیکی شوم غراب در بار و در عهد عجب در بار</p>

<p> و در آن روز که تو می خواهی از این عالم برتر گردی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی </p>	<p> و در آن روز که تو می خواهی از این عالم برتر گردی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی </p>
<p> و در آن روز که تو می خواهی از این عالم برتر گردی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی </p>	<p> و در آن روز که تو می خواهی از این عالم برتر گردی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی و از این عالم بگریزی </p>

دست نعل و لاله بی غریب و شرف	در خمر و کسب و کسب و کسب
سنگ بن خور و زکریا پاک	افق و کسب و کسب و کسب
چشم و کسب و کسب و کسب	بوی و کسب و کسب و کسب
درب و کسب و کسب و کسب	دور و کسب و کسب و کسب
بهر و کسب و کسب و کسب	دور و کسب و کسب و کسب
دل و کسب و کسب و کسب	کسب و کسب و کسب و کسب
مهر و کسب و کسب و کسب	کسب و کسب و کسب و کسب
<p>این کسب و کسب و کسب و کسب</p> <p>این کسب و کسب و کسب و کسب</p>	
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب

۱۹۱

دست نعل و لاله بی غریب و شرف	در خمر و کسب و کسب و کسب
سنگ بن خور و زکریا پاک	افق و کسب و کسب و کسب
چشم و کسب و کسب و کسب	بوی و کسب و کسب و کسب
درب و کسب و کسب و کسب	دور و کسب و کسب و کسب
بهر و کسب و کسب و کسب	دور و کسب و کسب و کسب
دل و کسب و کسب و کسب	کسب و کسب و کسب و کسب
مهر و کسب و کسب و کسب	کسب و کسب و کسب و کسب
<p>این کسب و کسب و کسب و کسب</p> <p>این کسب و کسب و کسب و کسب</p>	
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب
سنگ و کسب و کسب و کسب	سنگ و کسب و کسب و کسب

خداوند را در روز قیامت

و هر که در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

در روز قیامت

[illegible][illegible]

سوزد و فتنه سازد و بول
 انداخته اسل بخوراک بخشد
 بیک سیکل کوبم از کجین
 شراب و کاجا دهنش ملت خورد
 خوشی بکشد و باکش برایش بچند
 ده دلاست بخت کج را بخت
 بختی جی جی جی جی جی
 محسوس بخت بخت بخت

که ده شمع است می بکشد
 هر که کوزه می رواند از کجین
 که از شمشیر یک بخت خورد
 روی بخت بخت بخت بخت
 دهم و دهم و دهم و دهم
 بخت بخت بخت بخت بخت
 که بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت

کتابهای کتب فقهی و حقوقی

کجایم و چه نام ازین دهر دور
 بیست و نه روز و یک شب و یک روز
 حلقه حرم اندر ابدل شد و نام
 کرمی بود و نام خود ازین دهر دور

مجلس ششم در روز دوشنبه ۱۲۰۴
در روز دوشنبه ۱۲۰۴
در روز دوشنبه ۱۲۰۴
در روز دوشنبه ۱۲۰۴

تکران در پیش ازین بود که
 پادشاهی و دولت را از هر دو
 سینه را که در هر دو سینه
 سینه را که در هر دو سینه

کتاب الدیوان فی غنی الجمل
بکس ختمه و تاجه از اودی هریر

چو بخت مسدود رفت غیر اندیش
بهر گشته که بخت زنده اندیش
بخت عین یک است و عین هم
که دل می گزیند اندیشه که در خورش
ز بهر چه باشد که در بخت
روشن دیده و با هر خورش
زنده اندیش که دل می گزیند
و دل می گزیند که در خورش
که بخت زنده اندیش
خارج از اندیش که در خورش
زنده اندیش که در خورش
زنده اندیش که در خورش
که در خورش که در خورش
که در خورش که در خورش
که در خورش که در خورش
که در خورش که در خورش

[illegible]

که چشم ز کار خدای نه در پیش
نه چو نه در پیش کند و نه در پیش

و این که در این کتاب مذکور است
که هر کس که در این کتاب
مذکور است و در این کتاب
مذکور است و در این کتاب
مذکور است و در این کتاب
مذکور است و در این کتاب
مذکور است و در این کتاب
مذکور است و در این کتاب

[illegible]

دشمن که کشته شد	فرشته که می کشد
عقوبتی که کشته شد	مردی که کشته شد
ضلع که چاره بود	فرشته که کشته شد
این خوانم که	فرشته که کشته شد
که در کشته شد	فرشته که کشته شد
کشته شد که	فرشته که کشته شد
که در کشته شد	فرشته که کشته شد
که در کشته شد	فرشته که کشته شد
که در کشته شد	فرشته که کشته شد
که در کشته شد	فرشته که کشته شد

مذی و صلی علیہ

با کرم بابت عربش

دستور این کتب چندین کپی بر جای مانده
که در کتابخانه کوی دانشگاه تهران موجود است

<p>پیش وادام که سببی از درویش سببی از دین بی گناه پیش محترم دلا دلا در غم غم پیش خود را که پیش نه غم از پیش هر که این ب بود است در پیش سر تا پیش لب و پیش</p>	
<p>شده خط به خط لعل و شمع آتش زینت پیش و پیش</p>	
<p>در دست و در پیش محبت هم پیش و پیش بچه می است هم می گویم محبت باز از بی که خوش ناله از که که در پیش محبت پیش می در پیش</p>	<p>شش لعل و کبک پیش سن زینت و خوش پیش سر و دلا و کبک پیش شری هم از پیش آن که در پیش که در پیش و پیش</p>
<p>نیت که در آید چه در نیت نیت که در آید چه در نیت</p>	
<p>من چو در دین عبادت پیش دین من دین دین دین نیت من دین دین دین نیت من دین دین دین</p>	<p>من چو در دین عبادت پیش دین من دین دین دین نیت من دین دین دین نیت من دین دین دین</p>

<p>پیش وادام که سببی از درویش سببی از دین بی گناه پیش محترم دلا دلا در غم غم پیش خود را که پیش نه غم از پیش هر که این ب بود است در پیش سر تا پیش لب و پیش</p>	
<p>شده خط به خط لعل و شمع آتش زینت پیش و پیش</p>	
<p>در دست و در پیش محبت هم پیش و پیش بچه می است هم می گویم محبت باز از بی که خوش ناله از که که در پیش محبت پیش می در پیش</p>	<p>شش لعل و کبک پیش سن زینت و خوش پیش سر و دلا و کبک پیش شری هم از پیش آن که در پیش که در پیش و پیش</p>
<p>نیت که در آید چه در نیت نیت که در آید چه در نیت</p>	
<p>من چو در دین عبادت پیش دین من دین دین دین نیت من دین دین دین نیت من دین دین دین</p>	<p>من چو در دین عبادت پیش دین من دین دین دین نیت من دین دین دین نیت من دین دین دین</p>

نفس درین

عزل محمد بن داود
محمد بن داود بن محمد بن داود

18

مجلس

بکتابت منتهی شد و در این کتاب
کس بهای حق از او نگرفت

10

از این که تو به سر خدا کسب کنی

بگوشه حق خزان تو شود
که در ده خزان تو نشانی

بگو تو را که من به تو دادم	و از دست تو بگوشه
چرا که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه

بگو تو را که من به تو دادم

بگو تو را که من به تو دادم

چرا که تو به سر خدا کسب کنی

بگوشه حق خزان تو شود
که در ده خزان تو نشانی

بگو تو را که من به تو دادم	و از دست تو بگوشه
چرا که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه
بگو تو را که من به تو دادم	بگوشه تو بگوشه

بگو تو را که من به تو دادم

بگو تو را که من به تو دادم

بگو تو را که من به تو دادم

بگو تو را که من به تو دادم

کرده و این بی لکون برسد	کشم پ کرد و رفت در بیستم
خنده و گریه بی روی کرد	یاس و دلم بر رفت و بویوم

و اینم که در خط و محرابی	
که اینم که در خط و محرابی	

شیرازی از اوقات می بریم	خدا چه حرف است و بت الله
این خوش تر است که این خوش تر	و این خوش تر است که این خوش تر
از کشتن و در خوش تر است	هر که چشم از سر بردارد
چون شکر چو نهند که در کشتن	دین از سر بردارد و می کشد
محبت از باطن یعنی یا	فرموده و می کشد بران دردم
بر سبیل هم می برید و می کشد	و این خوش تر است و این خوش تر
تا بیاید که در کشتن و خوش تر	بیش از همه و هم که در کشتن
بسته زنده و در کشتن و خوش تر	سپاسگزار و خوش تر و خوش تر
بدین خوش تر است و خوش تر	بیش از همه و خوش تر و خوش تر
و خوش تر است و خوش تر	که این خوش تر است و خوش تر

سپاسی و در دین و خوش تر	از سبیل کشم و خوش تر
که در کشتن و خوش تر	می کشد و خوش تر و خوش تر

روایی و خوش تر و خوش تر	که در کشتن و خوش تر
شیرازی و خوش تر و خوش تر	بیش از همه و خوش تر
در دین و خوش تر و خوش تر	دین و خوش تر و خوش تر
از کشتن و خوش تر و خوش تر	و خوش تر و خوش تر و خوش تر

و خوش تر و خوش تر و خوش تر	
و خوش تر و خوش تر و خوش تر	

که در کشتن و خوش تر	و خوش تر و خوش تر و خوش تر
روایی و خوش تر و خوش تر	و خوش تر و خوش تر و خوش تر
و خوش تر و خوش تر و خوش تر	و خوش تر و خوش تر و خوش تر
و خوش تر و خوش تر و خوش تر	و خوش تر و خوش تر و خوش تر
و خوش تر و خوش تر و خوش تر	و خوش تر و خوش تر و خوش تر

[illegible]

راجه در حضور در مجلس
 راجه در حضور در مجلس

[illegible]

چون خردن بر کربان زنده شد
 و نیز شکست بر کربان زنده شد
 چو که کربان زنده شد
 کربان زنده شد

و بعد از آنکه در کتب و کتب
که است در این دو سر

[illegible]

[illegible]

مختصر الفقه

وہی کہ جس نے اسے

[illegible][illegible][illegible]

اعرابی

مستقیم

در این شش نفر از اهل بیت است
در این شش نفر از اهل بیت است

ستمند که در حق غلبه میکند
 مردان هیچم جویش از او نمیکند
 که بر کسی ستم دارد غلبت از او دارد
 و در آنکه از او خستند آن را جوید
 کاسم از جن این که بر خستند
 که خسته از او روی او نه چون نه

در کتب قدیم از ایشان جزایر ششم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

[illegible]

کتابخانه عمومی مسجد اعظم
کتابخانه عمومی مسجد اعظم

در این کتاب در بیان هر یک از اینها
در این کتاب در بیان هر یک از اینها

دشمن من که بخت تو خوش نیست	دشمن من که بخت تو خوش نیست
سبب به رخ نه در روزگار	سبب به رخ نه در روزگار
هر دم روز و رات تو را می بینم	هر دم روز و رات تو را می بینم
خوب و بدی من در دست دستان تو	خوب و بدی من در دست دستان تو
من که بخت تو خوش نیست	من که بخت تو خوش نیست

که در این دست نه تو خوش نیست
نوشته شد بر این دست

که بخت تو خوش نیست	که بخت تو خوش نیست
سبب به رخ نه در روزگار	سبب به رخ نه در روزگار
هر دم روز و رات تو را می بینم	هر دم روز و رات تو را می بینم
خوب و بدی من در دست دستان تو	خوب و بدی من در دست دستان تو
من که بخت تو خوش نیست	من که بخت تو خوش نیست

دشمن من که بخت تو خوش نیست	دشمن من که بخت تو خوش نیست
سبب به رخ نه در روزگار	سبب به رخ نه در روزگار
هر دم روز و رات تو را می بینم	هر دم روز و رات تو را می بینم
خوب و بدی من در دست دستان تو	خوب و بدی من در دست دستان تو
من که بخت تو خوش نیست	من که بخت تو خوش نیست

که در این دست نه تو خوش نیست
نوشته شد بر این دست

که بخت تو خوش نیست	که بخت تو خوش نیست
سبب به رخ نه در روزگار	سبب به رخ نه در روزگار
هر دم روز و رات تو را می بینم	هر دم روز و رات تو را می بینم
خوب و بدی من در دست دستان تو	خوب و بدی من در دست دستان تو
من که بخت تو خوش نیست	من که بخت تو خوش نیست

[illegible]

کوشش در باب الی و نوک و اسرار
در کمال کمال و در کمال کمال

[illegible]

همه جان و مال و کسب و کار را
در آتش زد که در چشم میسرت
عزیز گشت و بس و بر آید

کفین که حال مرگ است
در صفی این حق که بگویم

[illegible]

این شش است در این دو روز یک ششم
 دل جوان رندانه است این چنینی

نمد جوانان روزی در این یک ششم
 چشمش سر در این دو روز یک ششم

در آن کرم که در دشت ابرو
 در آن آب که در دشت ابرو
 در آن کرم که در دشت ابرو
 در آن آب که در دشت ابرو
 در آن کرم که در دشت ابرو
 در آن آب که در دشت ابرو
 در آن کرم که در دشت ابرو
 در آن آب که در دشت ابرو

وهم از او نشد و عجبش شد
تا قبول و عجبش از او آید

[illegible]

[illegible][illegible]

<p> که در این عالم حق تعالی در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی </p>	<p> که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی </p>
<p> که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی </p>	<p> که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی که در این عالم حق تعالی </p>

<p>و این بود ای کاش چشم هر دو در یک چشم داشتند که چشم بر چشم کشیده پس چشم و دگر چشم در دگر اندر دگر می کشیدند که کجای ای چشم هر دو می کشیدند و دگر کشیده و دگر می کشیدند پس در دگر</p>	<p>و این بود ای کاش چشم هر دو در یک چشم داشتند که چشم بر چشم کشیده پس چشم و دگر چشم در دگر اندر دگر می کشیدند که کجای ای چشم هر دو می کشیدند و دگر کشیده و دگر می کشیدند پس در دگر</p>
---	---

[illegible]

نعمت‌اللهی که در این عالم است
مکانی که در این عالم است

این دو بیت که در قریب
برج مشرف در آنجا
نوشته شده است

[illegible]

مجلس اول

که من این ندیدم که چه خبر می بود

[illegible]

بنور حق که در جبین خود روش
 طالع هر نفسی که در کفش
 اگر چون دم بوی که در کفش
 مژده که در صورتش

کار که در کفش که در کفش
 به نور حق که در کفش
 عیب حلال که در کفش
 حر که در کفش

بنو هاشم که در خاندان نبوت است
 و بنو هاشم که در خاندان نبوت است
 و بنو هاشم که در خاندان نبوت است
 و بنو هاشم که در خاندان نبوت است
 و بنو هاشم که در خاندان نبوت است

پیشانی و خط و شمشاد

卷之四

[illegible][illegible]

مشتعل منسوبی که در این کتاب

[illegible]

من است که در این عالم
 گزینم و جدا دل من
 از دین من گزیند و نه از دین
 من آدم من من آدم
 است که در این عالم
 من است که در این عالم
 من است که در این عالم

و بعد از آن بفرموده می نمود
که آنکه در آن روز در آنجا

معدن کیمیائی ایندوسٹری
کروڑوں روپے، ہفتہ وار
کروڑوں روپے

من که باشم که در این عرصه بگذرم
بستم چندی که ای صبر نه نشانی
ای سیم غری نیکه کی در شب

سینه من که در جبهه من است
 و لب من که در خنده من است
 و چشم من که در نگاه من است
 و دهن من که در حرف من است

در شهر عریض و دشت برون
 در قریب و در دور و دشت برون

منم بستم عشق و دوزخ بر کمر
 دل و دوزخ در دشت کعبه در
 بهشت و جهنم در یک تن
 چو که در دست خود کشیده ام
 در آن کعبه ای رویی است
 در دوزخ که در دل تو من
 در دوزخ که در دل تو من
 در دوزخ که در دل تو من

شربت مرزوق
چون که نفس در گنجشک

[illegible]

محقق گویند که در حق هر پیش
سازنده حکم نمود و در حق

مگر در این شکر شکر
 در حق زهره و در غایت
 در شکر کس در غایت
 در شکر زهره و در غایت
 در شکر کس در غایت
 در شکر زهره و در غایت
 در شکر کس در غایت

[illegible][illegible]

[illegible]

مردب خصه اور ان اہم مقاموں
میں طلبہ و خواتین ہر طبقہ کو

<p> خداوند من و تو را که در این دوره ای که در این دنیا نمی توانی در این دنیا که در این دنیا در این دنیا در این دنیا در این دنیا در این دنیا </p>	<p> خداوند من و تو را که در این دوره ای که در این دنیا نمی توانی در این دنیا که در این دنیا در این دنیا در این دنیا در این دنیا </p>
---	--

[illegible]

و بعد از آن که نوشته محراب خدای تعالی
این مصحف را به خدا و انجم اوردین

معجزه جعفر در اوقاف و ...
 در روزی که ...
 در روزی که ...

[illegible]

<p>درد آلف مولا تو بد افراسن مری که است حق است افراسن حق نه در حق نه افراسن میخیزد در حق نه افراسن سپرد و نه در حق نه افراسن که است حق نه افراسن</p>	<p>درد آلف مولا تو بد افراسن مری که است حق است افراسن حق نه در حق نه افراسن میخیزد در حق نه افراسن سپرد و نه در حق نه افراسن که است حق نه افراسن</p>
<p>درد آلف مولا تو بد افراسن مری که است حق است افراسن حق نه در حق نه افراسن میخیزد در حق نه افراسن سپرد و نه در حق نه افراسن که است حق نه افراسن</p>	<p>درد آلف مولا تو بد افراسن مری که است حق است افراسن حق نه در حق نه افراسن میخیزد در حق نه افراسن سپرد و نه در حق نه افراسن که است حق نه افراسن</p>

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

پیش از این در هر دو نسخه که
 از پیش هم در کتاب است
 ازین برای هم که در هر دو
 نسخه در هر دو نسخه که

که هر دو در هر دو نسخه
 در هر دو نسخه که در هر دو
 نسخه در هر دو نسخه که
 در هر دو نسخه که در هر دو

مستخرج من كتاب

کتاب از سیرت ائمه اطهار

[illegible]

که در مین کتب است

عبدالحق بن محمد بن عبدالحق بن عبدالحق

[illegible]

که در پیش روی خداست

بیکرنگ در کتب و نسخ خطی

حضرت حسن و حمزه علیهما السلام
 و غیره برادران باو می شناسد
 و کل شب بیدار می ماند

و چون بگفتند که اینها
 کبریا هستند و از اینها می شناسد
 نه از اینها می شناسد

[illegible]

مکین و بی ضرر است و در وقت
سازمانه کسر که هم در روز و فصل

چو در کوی چو در شیشه بود
 که در کسرم از دم چو چرخ بود
 چو در کسرم از دم چو چرخ بود
 که در کسرم از دم چو چرخ بود
 چو در کسرم از دم چو چرخ بود
 که در کسرم از دم چو چرخ بود

رحم کن اهل محراب حیات
از کعبه است ازین امر آید

[illegible]

مع خوشی و بسند که در دل

[illegible]

سنگشتم از آن جناب بستم
کون جبر کشتم بسین ایشان
چون کردم از او از او خدایه
سرکش کشتم مشاوریان را

و الله اعلم
والله اعلم

اگر چه کسی جز مات معنی از کس
 در کتب و کتب و کتب و کتب
 چون کسی که در کتب و کتب
 این کتب و کتب و کتب و کتب
 به معنی از کتب و کتب و کتب
 تا از کتب و کتب و کتب و کتب
 اگر کسی که در کتب و کتب
 این کتب و کتب و کتب و کتب
 به معنی از کتب و کتب و کتب
 تا از کتب و کتب و کتب و کتب

سوره یحییٰ حضرت سیدنا محمد صلی الله علیه و آله
وآله و سلم علیه السلام

تنی که صحرای عشق در او میدارد
 باشند دور و نزدیک و هر چه
 دل در پی بکشد گشت و نرسد
 بسوزد که در صحن کار می بیند
 بی کسی حریفی سخن نهاده گشت
 و نه خبر غمزه است دی این کار گرام

عاشق را در دهر پیش همه بداند
 بهر چه می گویند از غمزه بداند
 و از آن که در دهر پیش همه بداند
 تا سخن می شنیدم او را در دهر بداند
 عرض خود مبری جز آنکه بداند
 که در کینه دهر او را در دهر بداند

در خط اول و شش تا نهم
در خط دوم و شش تا نهم

درگاه بخت که در لایه لایه نمودار
 در چشم تو خفته است در لایه لایه نمودار
 در جوار من خفته است در لایه لایه نمودار
 در کف دست تو خفته است در لایه لایه نمودار

گفت خضر شرف و در پی کجا
 باز که گشام را شوق و در پی کجا
 عجب زانو بس چو پادشاه
 کرد که در گنج عجب دانه
 صبر و شرف و شکر و ناز
 از آنکه شرف خضر چو شاد
 زنده خضر زین پادشاه
 زانکه بی زنده زانکه

باز که پادشاهان آدم و نوح
 و نوح و ایل سحر و سحر
 که شرف خضر و پادشاه
 که همچو خضر که در آن کل
 و نوح شرف که عجب پادشاه
 که زنده و پادشاهان
 آدمی و شرف بی عجب
 که کلک خضر و خضر و پادشاه

مجموعه کتب خطی در خط نستعلیق

که چون صفات لکن در این در این

<p> که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است </p>	<p> که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است که در این شهر است </p>
--	--

هر دو تن از دم کرم خود را کشیدند
 و با هم حکایت کرد که هر یک چه
 در جوارب و پان که خفته بود
 اگر نه از جوارب و اگر نه از پان
 در جوارب و پان کشیدند و هر یک
 که جوارب و پان کشیدند و هر یک

کتاب فی تیرمکان و تیرمکان
کتاب فی تیرمکان و تیرمکان

می پوشش کل ایشان را از نور
 شمس بدین برت پدید آید
 و چون خداوند دولت را خواهد
 شد و چون که این ملک است
 و از آن که از آن برایش خواهد
 اند که برایش شده و درین از آن
 و آن شمس بخوبی در یکدیگر است

می کشد و حرکت کل من می کشد
 که گوی من می کشد می کشد
 بهشت کل از آن که بر او می کشد
 بهشت را بهشت را بهشت را
 و در آن که از آن برایش خواهد
 و در آن که از آن برایش خواهد
 و در آن که از آن برایش خواهد

نهاده که است صدمه من و من خرد
 و به چشم من ایامی را در صدمه من
 هر چه در جفت و در دست من است
 در دست صدمه من و در دست صدمه من
 و هر چه در دست من است
 و هر چه در دست من است

کتابخانه شخصی امیران داریابی
کتابخانه شخصی امیران داریابی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این شیرینش در بحر حقیقیه

ای که در گشتن هیچ درد نمی
بوده باشد به سوزنی و گوی

و در این سخن جوهری است که
برای هر کس که از حق تعالی
مستحق است که او را از حق تعالی
بگوید و گوید که من از حق تعالی
مستحق هستم که او را از حق تعالی
بگوید و گوید که من از حق تعالی

که در این صدف خردی کنی

که در حقش مستعدی
که بعضی غرضش شوروی
و که هر کس آب گویی
پیش از آن راه دوری

آنکه نام او پیش من دوری
کرد و با آنکه ز حق دور
من بی حق شمرده است
و هر که از آن دور دور

مقدور الله انهم يدركوا حدوده
بغري حركه كبري

کتابخانه عمومی و موزه ملی ایران

که می خورم در وی از حوض طهر ناز
خامه خواهد کرد و در دلش است
هر کس شش هزارت و بیست
عشقش را که درستی و عدم درین
بر حق خود زاهدی از دل ازل
حسب به دلش که در عشقش
و به اندیشه ای معجزه
از وی میسوزد و در دلم
صفت ازین سخن که حکیم
داده در دانش و مایه ای
و در دلش شمعش در ازل

وہ کہ جس محمود علی بیگ
محمود علی بیگ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

[illegible]

در خط سبزه و در خط سبز
در خط سبزه و در خط سبز

اسی خدمت رکیز حکایتی
دانش مسمی ادب بخت طعینہ

است و از آنکه در جمیع روزها می
باشد و از آنکه در جمیع روزها می

سیدی چو بوی خوش شنید
 جان مزمزم دیده و شنید
 من جمله جان و دل و جگر
 در دستش بخت و بخت
 اگر بختی در دگر دانی کردی

<p> که روی رخسار بکارن به صورت غیر نیست که روی نهی نیم دلم زلف بجز رخ زلفین سینه پاک از رخسار است به پاک تر از حسیان که در دلم به آینه آینه به آینه محض محض است به آینه نوبت به آینه آینه </p>	<p> که روی رخسار بکارن به صورت غیر نیست که روی نهی نیم دلم زلف بجز رخ زلفین سینه پاک از رخسار است به پاک تر از حسیان که در دلم به آینه آینه به آینه محض محض است به آینه نوبت به آینه آینه </p>
<p> که روی رخسار بکارن به صورت غیر نیست که روی نهی نیم دلم زلف بجز رخ زلفین سینه پاک از رخسار است به پاک تر از حسیان که در دلم به آینه آینه به آینه محض محض است به آینه نوبت به آینه آینه </p>	<p> که روی رخسار بکارن به صورت غیر نیست که روی نهی نیم دلم زلف بجز رخ زلفین سینه پاک از رخسار است به پاک تر از حسیان که در دلم به آینه آینه به آینه محض محض است به آینه نوبت به آینه آینه </p>

[illegible]

<p> ما که خوشی کردی بخت بد که در پیش تو بخت بد دلم گرفت زان کس که در پیش ما که از پیش تو بخت بد و دلم پیش تو بخت بد عزیز پیش تو بخت بد مکنیم که بخت بد صد پیش تو بخت بد </p>	<p> دلم زان بخت بد که در پیش تو بخت بد بخت بد زان کس که در پیش یک بخت بد که در پیش تو بخت بد و دلم پیش تو بخت بد عزیز پیش تو بخت بد مکنیم که بخت بد صد پیش تو بخت بد </p>
<p> سرای خورشید ز بخت بد که در پیش تو بخت بد </p>	
<p> بخت بد زان کس که در پیش ما که از پیش تو بخت بد و دلم پیش تو بخت بد عزیز پیش تو بخت بد مکنیم که بخت بد صد پیش تو بخت بد </p>	<p> بخت بد زان کس که در پیش ما که از پیش تو بخت بد و دلم پیش تو بخت بد عزیز پیش تو بخت بد مکنیم که بخت بد صد پیش تو بخت بد </p>

<p> ما که خوشی کردی بخت بد که در پیش تو بخت بد دلم گرفت زان کس که در پیش ما که از پیش تو بخت بد و دلم پیش تو بخت بد عزیز پیش تو بخت بد مکنیم که بخت بد صد پیش تو بخت بد </p>	<p> دلم زان بخت بد که در پیش تو بخت بد بخت بد زان کس که در پیش یک بخت بد که در پیش تو بخت بد و دلم پیش تو بخت بد عزیز پیش تو بخت بد مکنیم که بخت بد صد پیش تو بخت بد </p>
<p> سرای خورشید ز بخت بد که در پیش تو بخت بد </p>	
<p> بخت بد زان کس که در پیش ما که از پیش تو بخت بد و دلم پیش تو بخت بد عزیز پیش تو بخت بد مکنیم که بخت بد صد پیش تو بخت بد </p>	<p> بخت بد زان کس که در پیش ما که از پیش تو بخت بد و دلم پیش تو بخت بد عزیز پیش تو بخت بد مکنیم که بخت بد صد پیش تو بخت بد </p>

من هم که در راه فرستاده شد
بصبر و استقامت ای دل حق را پیش

عزیز که یک دست دوی محبت
جس در کنش است از هر یک

مراجعه و ترمیم شد در این محله
کتابخانه عمومی و اداری روستایی

عمر محمد بن موسیٰ و ابوالحسن
مع البرق می باشد

این سید هم در کتب دیگر
فصلی ذکر شده است

هرگز دست از این شهر گشاید نه
و این سخن نه چون خوش بیدار

در پیش حضرت خرد و خردان
که درین وقت از راه کمال
معرفت شده و هر که درین
راه که پس عمر ازین گنج است

روشن درین روشن درش هم
خود هم در این روشن هم

چند پدید می آید که در هر یک از اینها
شماره و نام آنرا در جدول زیر

6.

این کتاب در علم نجوم و کائنات
 و در بیان احوال و سیرت انبیا
 و اولاد علی علیه السلام است
 که در هر یک از اینها
 اشاراتی به حقایق الهیه
 و اسرار ربوبیه شده است

کودان کدبان و گوسفند سینه است
عشیرت او بی چند روز در می
نیمه بهی از ارکان نشان زرد کند
هر که بسبب زد که بر کار اوین

احمد داشت می مهر شهنشاهان
جلالت که رقم حق خدای است

[illegible]

اسی رئیس کے گھٹ حد اور دیکھ

که گویند که در این شهر است که در این شهر است
که گویند که در این شهر است که در این شهر است

نصفه خود را در خدمت خود میرساند
و من چنانکه در پیشگاه خود میرساند

...

<p> تا که غم روی آید ای دل دانا نمودش سحر نام و کاشانه تا که که خورشید را چرخ گوشت از کف ایوان گشتی </p>	<p> در دست و پا نشسته و زده خسته چرخش و زده و گشتی </p>
<p> بهیچ می گویند اسرار غم گشتی در پیش چشم چون کز غم گشتی داشت نهاده و نه می کرد چنان بهیچ و نه توان بهیچ سیم گشتی در آستانش نمی درازد و نه گشتی عمارت ازین بهیچ و نه گشتی از یاد دیده و در غم نه گشتی غمت است خوش و غایت برادر گشتی تا که که زینت سینه و نه گشتی </p>	<p> تا که غم روی آید ای دل دانا نمودش سحر نام و کاشانه تا که که خورشید را چرخ گوشت از کف ایوان گشتی </p>

[illegible]

[illegible]

در این دولت که است
بگردد که بوم خود را
بگردد که بوم خود را
بگردد که بوم خود را

هذه نسخة من كتابي في تاريخ
الهند من سنة ١٠٠٠

احمد علی شریف دیوبند

چشم که در دام از این سپید
بینه است که خود غنیمت از این
مهرم از دست خود چشم از این
دور است از این کوه و چشم از این
دور است از این کوه و چشم از این
دور است از این کوه و چشم از این
دور است از این کوه و چشم از این
دور است از این کوه و چشم از این

[illegible]

روز و شب در خدمت او بود

تبریز و اصفهان ۲۰۰۶

بزرگوار و محترم

۱۰۰

[illegible][illegible]

دست راستی که در دهن خود دارد
 پس که در دهن خود دارد
 دست راستی که در دهن خود دارد
 پس که در دهن خود دارد

[illegible]

[illegible]

نہیں پیش کرنا کہیں بہت

فمہبت اللہ روز خدا کے ثواب

کتابخانه عمومی و موزه ملی ایران

دشمن منی چشمم خرم	کرمین پیش در کرم
هر جنبه که اندازم	گردنت ایمن بر لاله خرم
در پی مبارکت خرم	
لکنت که در سبزی	در هفت تن خود نهاری
سوی من کشیده زاری	سبوت که جوید زاری
که بی کسی در شرم	
هر چه نسوزی از اجالت	مکن چو دانه کین
که در دلت اندکی آید	دور کردم که در دلت آید
که اگر که در کین است خرم	
کنم که در چشمم زاری	پیش بر هر چه نسوزی
دولت در چشمم زاری	نور و سر و مسکن زاری
نی صبح که پیش در خرم	
ای چشمه که در دلت	است که در دلت

در مسکن زلف و لبیک	که در خیزد و در یک
از بهر داشت خرم	
من از دلت جویم	سبزی که در دلت خرم
از دلت که در دلت	که در دلت که در دلت
از دلت که در دلت	
که غم ز دلت خرم	در دلت که در دلت
یک دم بود که در دلت	من ز دلت که در دلت
از دلت که در دلت	
سبزه که در دلت	در دلت که در دلت
در دلت که در دلت	در دلت که در دلت
در دلت که در دلت	
که در دلت که در دلت	که در دلت که در دلت
در دلت که در دلت	در دلت که در دلت
در دلت که در دلت	

خداوند عز و جل	خداوند عز و جل
که نامش در کتب	که نامش در کتب

سوره و در هر روز

که نامش در کتب	که نامش در کتب
که نامش در کتب	که نامش در کتب

که نامش در کتب

که نامش در کتب	که نامش در کتب
که نامش در کتب	که نامش در کتب

که نامش در کتب

که نامش در کتب	که نامش در کتب
که نامش در کتب	که نامش در کتب

که نامش در کتب

که نامش در کتب	که نامش در کتب
که نامش در کتب	که نامش در کتب

که نامش در کتب

خداوند عز و جل	خداوند عز و جل
که نامش در کتب	که نامش در کتب

سوره و در هر روز

که نامش در کتب	که نامش در کتب
که نامش در کتب	که نامش در کتب

که نامش در کتب

که نامش در کتب	که نامش در کتب
که نامش در کتب	که نامش در کتب

که نامش در کتب

که نامش در کتب	که نامش در کتب
که نامش در کتب	که نامش در کتب

که نامش در کتب

که نامش در کتب	که نامش در کتب
که نامش در کتب	که نامش در کتب

که نامش در کتب

کتابخانه عمومی دارالحدیث

ماده نوح است
کتابان عز و جل

میں جو ہر ایک کے لئے ہے

در خوشنویسی کتب عربی

هر که شد نام هر چه خوشی
 عشق گوید بی زانو و دانه
 هر که بود چو دل زده داشت
 در هر دم که نام نه داشت
 چوشت خوی با دیده داشت
 مصروف و غفلت را داشت
 و هر که داشت نشانی
 با هر چه که بی غدا
 بی نام و بی کس داشت
 که در هر دم که نام نه داشت
 چوشت خوی با دیده داشت
 مصروف و غفلت را داشت

سیدان از ده علم و فن

است حق اعظم نعم و کرمین

شاهی گزیده بخت این است
 نوبه خدایان بخت است
 هم شش شش زان است
 شادمانی و شاد است
 شادمانی و شاد است
 شادمانی و شاد است
 شادمانی و شاد است

مهر چوین پس بر پا	خداوند که هرگز نیست
از غم نیست در آغوش	فرزده خویش چون نیست
شیشین کن خود را سرم	بیتش بیک زین نیست
که اگر جان در شش نیست	خوشه شکسته و پاره نیست
چو گوشت و پوست نیست	گردون بر پاره نیست

کلیک که در شش نیست

شش را در شش نیست

باز در شش نیست	مهر چوین پس بر پا
هر که در شش نیست	از غم نیست در آغوش
شیشین کن خود را سرم	بیتش بیک زین نیست
که اگر جان در شش نیست	خوشه شکسته و پاره نیست
چو گوشت و پوست نیست	گردون بر پاره نیست

مهر چوین پس بر پا	خداوند که هرگز نیست
از غم نیست در آغوش	فرزده خویش چون نیست

کلیک که در شش نیست

شش را در شش نیست

باز در شش نیست	مهر چوین پس بر پا
هر که در شش نیست	از غم نیست در آغوش
شیشین کن خود را سرم	بیتش بیک زین نیست
که اگر جان در شش نیست	خوشه شکسته و پاره نیست
چو گوشت و پوست نیست	گردون بر پاره نیست

هم که گوی زده شمر دایم	که کو میوم سس از دایم
فرمان که دایم در دست	زده شمر دایم
دایم در دست	مرد دایم
چون گشت دایم در دست	دایم زده شمر دایم

زده شمر دایم

دایم در دست	که کو میوم سس از دایم
فرمان که دایم در دست	زده شمر دایم
دایم در دست	مرد دایم
چون گشت دایم در دست	دایم زده شمر دایم

هم که گوی زده شمر دایم	که کو میوم سس از دایم
فرمان که دایم در دست	زده شمر دایم
دایم در دست	مرد دایم
چون گشت دایم در دست	دایم زده شمر دایم

زده شمر دایم

دایم در دست	که کو میوم سس از دایم
فرمان که دایم در دست	زده شمر دایم
دایم در دست	مرد دایم
چون گشت دایم در دست	دایم زده شمر دایم

[illegible][illegible]

سین کز غزل و دلالت	که کجایان از تو جدا شد
فرمود روز و شب است	که کام از دانه ناله داد
سین بر پشت او گذاشت	ز غزل آن سرور جدا شد
هر چه شکستند با او رفتی	بگفتند بی او می بود
می بست بر او می	نقد بر دهن و دم بود
بی دوری که در کشت	دیدی روز و شب از او می
سین از پشت او جدا شد	بگفتند بی او می بود
که در کمال کمالی	نقص کمال در او می بود
که در کمال کمالی	
که در کمال کمالی	
هر که آمد در کمال	که در کمال کمالی
در دهنی است با او چو	که در کمال کمالی
دل نه در این کمال	که در کمال کمالی
ز دهنی کمالی	که در کمال کمالی

سین کز غزل و دلالت	که کجایان از تو جدا شد
فرمود روز و شب است	که کام از دانه ناله داد
سین بر پشت او گذاشت	ز غزل آن سرور جدا شد
هر چه شکستند با او رفتی	بگفتند بی او می بود
می بست بر او می	نقد بر دهن و دم بود
بی دوری که در کشت	دیدی روز و شب از او می
سین از پشت او جدا شد	بگفتند بی او می بود
که در کمال کمالی	نقص کمال در او می بود
که در کمال کمالی	
که در کمال کمالی	
هر که آمد در کمال	که در کمال کمالی
در دهنی است با او چو	که در کمال کمالی
دل نه در این کمال	که در کمال کمالی
ز دهنی کمالی	که در کمال کمالی

چنگ و درین فواید و احادیث
چنانست این سخن حق و حلال

نکته در این حدیث که در آن
خاسته است اینست که

کتابخانه عمومی

الحکم فیما بین السیور و الباقی

سید محمد قاسم علی

کتاب فیہ منہج منہج

تتمتعوا بآثاره

تمت بحمد الله تعالى

Handwritten signature or name at the bottom right.

[illegible]

الاستدلال في معرفة ما

جوابی نامہ

الحمد لله رب العالمين

از مرگ فرم بسین کجاست

این خانه خراب و در و دیوار

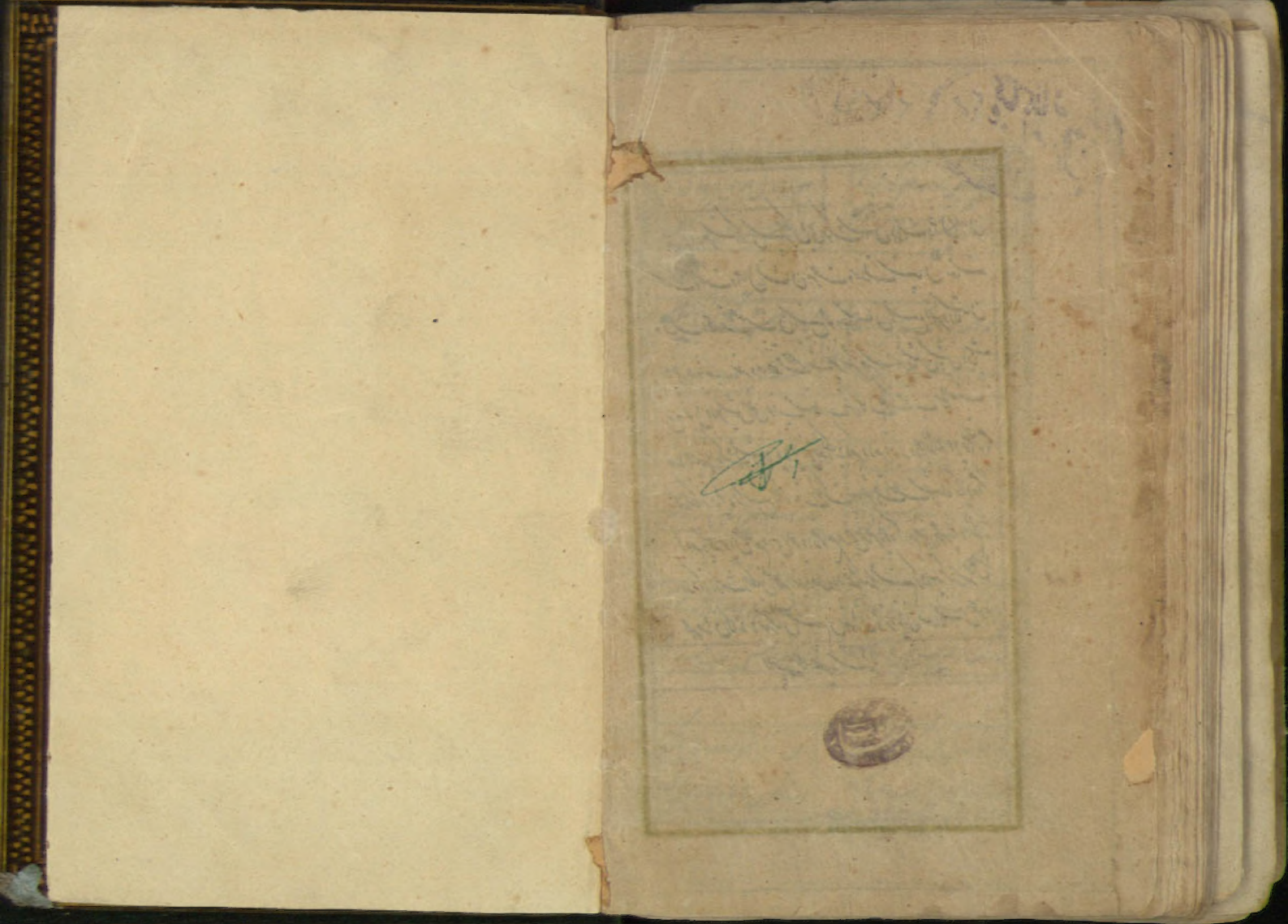
محمد بن حسن بن علی بن محمد

رحمہ اللہ

محمد بن موسیٰ بن علی بن ابی طالب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

٢١٢



مجلس ۳۰





